

میهمان خانه آقا و خانم حاجبی، یکی از قدیمی ترین مربیان ورزشی

آموزشگاه های مشهد

سرافراز، چون درخت

❖ شوهرتان هم در انجام این برنامه های فوق العاده همکاری داشتند؟

خیلی خیلی همکاری داشت. از طرفی من زن حقیقتاً آزادی در زندگی ام بودم. شوهرم می گفت فقط کاری بکن که نتوانند لطمه به ابرو و حیثیت بزنند. یادم می آید برای مسابقات متعددی به عنوان داور یا مربی اعزام می شدم. در یکی از سفرهام که با قطار همراه تیم می رفتم، رئیس قطار آمد و بعد از سلام و احترام گفت خانم حاجبی شما همین چند روز قبل برای مسابقات اعزام شده بودید، حالا باز دوباره به همراه تیم به مسابقه می روید؟ شوهرتان چی؟ اعتراض نمی کند؟ گفتم که شوهرم هم ورزشکار است و علاوه بر آن سطح فهم بالایی دارد. شوهرم دائم تشویقم می کرد که مطالعه داشته باش تا با علم روز جلو بروی.

باختری - عکس های سیاه و سفیدشان آنقدر قدیمی است که پاپک نگاه آدم را پرت می کند به سال های دهه ۳۰ و ۴۰. حسن حاجبی وطیبه حاجی از قدیمی ترین ورزشکاران و مربیان ورزش آموزشگاه های مشهد هستند. آقای طبیبی متولد ۱۳۱۱ و همسرشان، بانو طبیبی متولد سال ۱۳۱۷ است. خانه این زوج ورزشی سال های دور در محله سناباد مشهد بوده، اما چندین سال است در بلوار معلم زندگی می کنند. هفته گذشته پلاک افتخار بر سردر خانه این زوج نصب شد و این بهانه ای شد برای آشنایی بیشتر ما با این زوج کهن سال سر بلند، طبیه حاجبی زنی خود ساخته بوده و هر چند مادرش را در دوسالگی از دست داده اما او سالیان سال برای دانش آموزان دختر این شهر مادرانه معلمی کرده است. با و در مرز ۸۰ سالگی درباره خاطرات سال های دورش از ورزش، به خصوص ورزش دختران گفت و گو کردیم. با او خاطرات دور زیادی را مرور کردیم. از کارهایی که تا حد توانش کرده است، گفت و دست آخر به عنوان زنی فعال و اجتماعی یک آرزو داشت: «دوست دارم مثل درختی سرافراز باشم و این گونه بمیرم.»

بچه ها را سر صبح قبل از کلاس شان در خیابان می دواندم.

❖ صبح زود و فضای خلوت، مشکلی پیش نمی آمد با آن همه دختر جوان؟

تنها نبودیم. اداره کل فرهنگ مشهد در جریان بود. هر روز با ظرفیت دو کلاس (۸۰ نفر) از دختران دانشسرای با لباس ورزشی برنامه نرمش و دو داشتیم. قبلش با کلا نتری محل هماهنگ کرده بودم و آنها همراه ما بودند. شروع دو از خیابان دانشسرا در ابتدای خیابان آبکوه بود و تا پارک ملت ادامه داشت. من سه نصفه شب از خانه بیرون می آمدم و می رفتم به دانشسرا. بچه ها را آرام آرام بیدار می کردم و به خط می شدند و ماشین گشت و موتور کلا نتری ما را همراهی می کرد. به پارک که می رسیدیم علامت می داد و می گفت کاری ندارید؟ من هم دستم را مثل نظامی ها کنار گوشم می گذاشتم و می گفتم خسته نباشید سرکار، مرخصید! بچه ها ساعتی در پارک تفریح و استراحت می کردند. بعد از آن سرویس های دانشسرا می آمد و بچه ها را سوار می کرد و به محل آموزشی بر می گرداند.

تصوراتی که از نظام آموزشی داشتند، اجازه نمی دادند دختران شان به مدرسه، حتی به دبستان بروند. بعد هم که دخترها عروس می شدند دیگر رنگ و روی مدرسه و معلم را نمی دیدند. اما به هر حال عده ای هم راه تعلیم و تحصیل را تا مدارج بالا ادامه می دادند. آن زمان که گوشی تلفن همراه و شبکه های مجازی نبود، بچه ها دوست داشتند ورزش کنند یا ترجیح می دادند زنگ ورزش دورهم بنشینند و حرف بزنند و مجله دختران ورق بزنند.

حس میکنم شما سوالاتان را از خانمی که آن سال ها مدرسه بوده گرفته اید (می خندد). دخترها دوست دارند دور هم بنشینند و حرف بزنند اما مساله لاغری هم برای شان مهم است. همین هم انگیزه همیشگی ورزش برای دختران بوده و هست. دختران دانشسرا برای اینکه دائم غذاهای پر کالری و البته با کیفیت مرکز آموزشی را می خوردند حس می کردند چاق و از فرم مورد نظرشان خارج شده اند. آن موقع خبری از انواع رژیم ها و قرص های لاغری نبود و همه فکر می کردیم برای لاغر شدن باید دوید که اتفاقاً درست فکر می کردیم. از من خواستند برنامه دو برای شان بگذارم و من هم

❖ اگر برگردیم به گذشته های دور، خودتان را چطور معرفی می کنید؟

هنوز رضا شاه روی کار بود که به دنیا آمدم؛ سال ۱۳۱۷. مادرم را در دوسالگی از دست دادم و این داغ را همیشه با خودم داشته ام. شاید همین مساله بوده که حس می کردم همه دختران دانش آموزم را باید مادرانه تعلیم دهم. عمو و پدرم با محبت زیاد سعی می کردند جای مادرم را تا اندازه ای برای دختری کوچک و مادر از دست داده پر کنند. خدا همه شان را بیامزد.

❖ چه سالی وارد آموزش و پرورش (اداره فرهنگ قدیم) شدید؟

من دوره دانشسرای مقدماتی را طی کردم و سال ۱۳۳۹ وارد اداره فرهنگ شدم. همزمان با سال های خدمتم در مدارس، وارد دوره دانشگاهی تربیت معلم شدم. انقلاب که شد هنوز ۷۰ و ا حدم برای لیسانس شدن باقی مانده بود.

❖ آن سال ها خانواده ها چندان رغبتی

نداشتند که دخترشان به مدرسه بیاید چه برسد به ورزش کردن، تجربه شما چیست؟ درست می گوئید. اتفاقاً خیلی ها هم به دلیل

